

خود را مثال آینه حاضر جواب کن	پرسند هر چه از تو بگفتن شتاب کن
خدا نکرده مگر در گره همین داری	خطاست اینک بگویم به چه سوزین داری
بقرابت روم ظالم چه تحریری چه تقریری	خبر پشت لب و حرف تو ددل کرد تا ثیری
این گهر همین ندارد که تو در گوش کنی	گفته دل شکنان به که فراموش کنی
آخر تو رفته رفته ز من بی وفا شوی	گیرم که در کفم همه رنگ خناب شوی
که چاودی ز گل داغ میکشد اشب	بروی مشهد پروانه شمع را دیدم
آرام متاعی ست که بی زدن توان یافت	بی خورده دل لاله برد داغ ز گلشن
چشم حباب کور شود این سزای آوست	پاییده بود پر نخود آخر خراب شد
بر سر دعوی خود مصحف گل بردارد	بذاست می گوید اگر سرو که بمدوش تو ام
بهر صورت ترا آئینه در کار است می دانم	دلم از تست می خواهی بر من پیشکش کردم
مادرین شهر مبارک شب ماه آمده ایم	اول بروی تو دیدیم ز معموره حسن
مار از گل خوش آمد این وضع میرزائی	دارد همیشه در بر پیراهن محقر

## (۱۱۲) افتخار - عبدالوهاب دولت آبادی

از خوش فکران این عصر است - در ایام تالیف این کتاب ترجمه خود را با اشاره  
فقیر انشاء کرد - و نسبت به مؤلف کتاب تکلفی بکار برد - هر چند بساط عذر گسترده ناطقه  
ترا بپهر ابرام بند ساخت -

نسخه ترجمه این است :-

«فقیر عبدالوهاب مخلص به افتخار از سادات بخاری الاصل است - سلسله نسبش از طرفین به

«مخدوم جهانیان بخاری قدس سره منتهی می شود - مولد و منشای این نژاد بے بود احمد نگر

«دارالسلطنه سلاطین نظام شاهی - چون ازدواج فقیر با صدیق سید مرتضی خان بخاری حارس

«صاحبزاده دولت آباد آفاق افتاد - باین تقریب طرح اقامت در قلعه دولت آباد  
 ریخته شد - بعد از آن که حیثیت استغاضه بهم رسید از چشمه ساز نکته سخنان بنور زلالی برداشت  
 «دست خاک خود را بتقویت این آبجیات کامیاب عمر جادوانی ساخت - گویند شخصی این بیت  
 تکراری کرده

خدا تا کرده گر آید اجل پیش      بامید که بگذارم جنون را

«فرزندی داشت صاحب کمال گفت "بامید من" بعد الحمد و المنة که جگر گوشگان اشعارم  
 «هر یکی بزبان حال ادا نمود که آن شخص بیک فرزند تسلی شد تو خود به عنایت ایندی چندین  
 «تقاضای ارجمند داری همه را از نظر مؤلف کتاب گزرا نیدم و از زیور اصلاح محلی ساختیم سخن  
 «آفرین تعالی شانہ این غریب زاد را بحسن قبول صاحب طبعان رساند و از سواد به بیاض  
 «بلند نظرمان جلوه گر دانده

ز ما ہی قیمت افزون تر بود دندان ماهی را	بود فیضان دیگر چشمه داد الهی را
زند بر ہم نیسی منصب صاحب کلاهی را	چو شیر غنچه کردم اعتبار این چمن دیدم
شمع افروز تماشاست مہ دیدارت	غیرت افزای بہار است گل رخسارت
گردش خامہ نقاشش بود رفتار	می کنی جلوه بصد رنگ چو آئی مخرام
چون پی بگمانی کہ دو کار است نجسیم	ابرو کہ بود نازکش و سمر نخواہم
کہ چشم دور بین نزدیک بیند دورستان را	بدوری ہم ترا بر من نظر لایست می دانم
اول بہ بیند آئینہ آئینہ ساز را	تا چشم باز کرد خدا دید دیدہ ور
تا دل دو اندریشہ اگر یک زمان نشینست	سازندہ است سرو قدش را زمین چشم
دل را بدل رہبیت الهی تو خیر کن	سنگین دل است آن بت و من آنگینہ دل
ہر ماہ نو مقدمہ عیش عید نیست	ابروی دیگران نرسد ابروی ترا
بنای آشنای کردم و با سہرہ می بسایم	نگینم بندگیہا بیچس چوں من نمی دانند

او بزلف آنجا گره زد شد علم اینجا بدام می توان دادن سر انجام امر از راه دور

## (۱۱۳) امداد - شیخ غلام حسین

باشمی النسب - قادری الطریقہ - برهان پوری المولد است - کتب او اہل درسی  
تجہیل نموده - و نقش او با مشق سخن درست نشسته - از وی آید

از تو پیمان می کند آئینہ روی خویش را      ہر کسے منظور دارد آبرویے خویش را  
جلی کند از باطن صاحب دلان بی تصد فیض      در گره بستن نداند غنچہ بوسے خویش را  
گر بچہ ننگہ او چمن آرا گردد      شاخ آہو قلم نرگس شہلا گردد  
صہبلی رنگ بتی گر سردمان دارد      درد ہم گرد سر ما بہ تمنا گردد

### رباعی

رونق در تحت شرح شاہ نجف است      روشن کن آفتاب ماہ نجف است  
شاہی خواہی و گر تو را ہے طلبی      شاہ نجف است و شاہ راہ نجف است  
تا اینجا ذکر شعرا غیر بلگرام است و اسامی کتبی کہ ماخذ این تالیف است بچہ  
جادری کتاب مسطور شد و مقصد استیجاب اشخاصی کہ در کتب ماخذہ کوراند نیست  
مبدعہ فیاض کسی برا کہ بر خاطر القا کرد      بر زبان قلم گذشت - اکنون بہ تمہید شعراء  
بلگرام می پردازم و ذکر این طائفہ را طراز دامن کتاب می سازم -

بر صیرفیان نقود اخبار و مہران جو اہر آثار ہوید است کہ چون ماہچہ را بیت  
اسلام بر سواد ہند پر تو انداخت - و طلیعہ غازیان کفر شکن کوس کلمۃ اللہ  
ہی العلیا نواخت - اقسام صاحب کمالان عرب و عجم با قامت این دیار برداختند  
و علوم لبوا البشر آدم را علیہ السلام کہ از چندین ہزار سال مندرس شدہ بود  
تا تہ سنا خلد از انجملہ سخن موزون کہ از این وقت تا زمان جلیل ماہران این فن شویا

برای نگخته اند - و رنگها از خامه بوقلمون ز تخت - اما در عهد قدیم این طائفه بیشتر در پادشاهی  
تخت سلاطین بوده اند و در اطراف و اکناف ملک کمتر توان یافت - مثل ابو الفرج  
رونی و امیر خسرو و امیر حسن و شیخ جمالی که هر سه از شهر دہلی برخاسته اند و غیر  
مرحوم الله تعالی و از عهد اکبر پادشاه سکه سخن را رواجی دیگر هم رسید و  
اکثر امصار بوجود موزونان معمور گردید - از انجمن شهر بلگرام حَفِظَهُ اللهُ عَنْتِ  
حَوَادِثُ الْأَيَّامِ

من سواد خوان نسخه نادانی کترین یاران وطنم - و خادم صاحبان این انجمن  
اما با ثبات ما اثر این آغوشه کرام بر صفوه روزگار حق عجب ثابت کرده ام و خدمت نمایان  
بقدر طاقت بجا آورده - سیما طائفه شعراء قدیم و جدید که با اصلاح سخن اینها پرداختم  
حفظ کردم خود را از خدمت ایشان ممنون ساختم **عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ تَعَالَى**  
**شَاكُهُمْ** می دانند که باعث اظهار این معنی بر خود بالیدن است و دکان خود فروشی  
چیدن - بلکه از سر عجز و نیاز زبان به تحذیر عطیات الهی گشوده ام - و لب به تذکر  
عنایات شاهی و انموده - **فَا لِحَمْدِ اللَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ وَبِحَضْرَتِهِ**  
**تَنْزِيلُ الْبَرَكَاتِ** -

## (۱۱۲) ضمیری - شیخ نظام بلگرامی

از قدما شعراء این مقام - و نکته سخنان شیرین کلام است محل سکونت او محل  
قاضی پوره در دامن بلندی -

پدرش او را صغیر السن گذاشته متوجه عالم قدس گردید عیش شیخ سلیمان که از  
نوکران با امتیاز درگاه اکبر پادشاه بود در حجر عطفت تربیت کرد -  
مشاوره الهیه بعد از تحصیل حیثیات مشق سخن پیش گرفته درین فن رشدگی بنم و خاندان

و نظیرات صنایع و بدائع را بیشتر بکسی نشانند.

همواره با ائمه عهد یسری بر دو به اعزاز و اکرام مخصوص بود. و ایام زندگانی  
 را به تجرد و تفرّد گذرانید. آخر الامور در تصبیه سفیدون از توابع دارالخلافه و هلی  
 وارد شد و هاجا به گلگشت نزّهتکده آخرت خرامید. و این ساخته در سنه ثلث و  
 الف (۱۰۰۳) واقع شد. مبارک خان و بلوی تاریخ و فانش درین قطعه  
 بضیقا آورده

شاعر نادر و فصیح کلام	مالک ملک نظم شیخ نظام
در غزل گشته خسرو آیام	در قصیده شده ظهیر زمان
کرد آهسته سوی خلد خرام	بست زخمت بقا ز ملک فنا
خردم گفت - آه آه نظام	کردم اندیشه بهتر تاریخش

دیوانش قصیده و غزل و رباعی و صنایع شعری پانزده هزار بیت است و قصیده  
 به از دیگر اقسام می گوید.

سید محمد اشرف در گاهی که ترجمه او در فصل دانشمندان از مجلد اول السطیر  
 یافت. فرمود. دیوان ضمیری بخط مصنف بنظر من در آمد. بر پشت دیوان مهر خود زده  
 که این بیت نقش داشت

خدا یا بحق رسول اتام	پذیرای کار ضمیر نظام
کلامش بطور آن عصر واقع شده لهذا درین جریده کم گرفته می شود	
بجز آئینه زر روی تو دیدن که تواند	بجز شانه بزل ف تو رسیدن که تواند
بس مدعیان گوش بر آواز نشنند	در عنکبه عشق طپیدن که تواند
آنجا که صبا را نمود بار ز تنگی	جان بخش کلام تو شنیدن که تواند
بهر گل که گلزار جهان تو بخندد	ای وای نجو و نبت تو چیدن که تواند

صد تیغ کشیدند ز هر سو به ضمیری  
 پیوند هوای تو بریدن که تواند  
 آن ترک شوخ دیده خود از دودمان کیست  
 یارب چنین خراب کن خانمان کیست  
 از ناله و فغان من آید جهان بجان  
 آن سنگدل نگفت که آیا فغان کیست  
 این سرو سرفراز که خوش می چمد بنار  
 هر تیر بر دم که دو ابروی او کشید  
 چون نامه نیاز ضمیری رسید خواند  
 بزمنی که شوی جلوه گرای ستم آنجا  
 چشم که بود خانه خوش آب و هوای  
 خواهم که کنم پیش تو درد دل خود عرض  
 تا کرد خریداری خاک سر کویت

## رباعی

یارب بدرت نامه سیاه آمده ایم  
 ذراتش دوزخ به پناه آمده ایم  
 هر چند که ما غرق گناه آمده ایم  
 با قافله عذر براه آمده ایم  
 در تاریخ گنبد حاجی افضل علیه الرحمه گوید

بدوران شبه اکبر که گشته  
 خطاب او جلال الدین محمد  
 چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت  
 ازین دار فنا در دایره سرمد  
 ز تردی بیگ سلطان یا بنیاد  
 برای مرقش این پاک گنبد  
 ضمیری جست سال این بنارا  
 بلفظ پارسی و هم به ابجد  
 بتاریخش نهان و آشکارا  
 خرد گفتا بسده هشتاد و نه صد

و این حاجی افضل مردی بزرگ معتقد فیه بود و در پیکرام بر مسند هدایت و ارشاد بصری بود. و تردی بیگ سلطان از امران اکبری بخدمت کوه اخلایس بود

حاجی افضل

اعتقاد داشت۔ و چون حاجی افضل از قصر مینا بسرا پرده کبریا خرامش فرمود و در سواد شہر مدفون گردید۔ ترومی بیگ سلطان بر مرقد او گنبد عالیشانی از سنگ عمارت کرد و قطوہ مذکور را بخط نستعلیق در نہایت شوخطلی بر لوح سنگ کندہ در پیشانی باب گنبد تعبیه نمود۔ اما این گنبد بنام سالار بیگ کہ میرا ہتمام تعمیر بود شہرت یافت و نام ترومی بیگ سلطان را کسے نئے داند۔ شاعرے مناسب این مقام گوید۔

چون نگین مطلب ندارم غیر کام دیگران می نشام نقش خود اما بنام دیگران

### ذہاب شہدی میر عبد الواحد حسینی واسطی بلگرامی قدس سرہ

دفتر اول از ترجمہ مفصل زینت یافتہ و خامہ خوش نصیب شاہراہ سعادت شتافتہ و اینجا ہم طریقی اجمال می پیاید۔ و صدر ورق را بر سلسلہ جواہر آبداری آراید۔  
آنجنا ب از بیعتیان خاص شیخ صفی سائی پوری است **لَوْ تَرَا اللّٰهَ صَرِيحَةً**  
و از خلفای پیش قدم شیخ حسین سکندرہ **سَمَّوْ حَ اللّٰهُ مَرْوَحَةً**۔ عمری دراز  
مسند ارشاد را بجلوس میمنت مانوس زینت بخشید۔ و سالکان مناہج حق پرستی را  
بسرا کستان کیر پارسانید۔

تصانیف والا "سنابل" و "حل شہات" و "شرح کافیہ ابن حبان" بطور تصوف۔ و غیر امتداد اول است۔

احیانا بنا بر موزونی طبع گوہر کافیہ سے سنجید و طلای خوش عیار سخن بر سے کشید۔ در حل شہات سے فرماید :-

"این کس در فن غزل تلمیذ خواجہ حافظ شیرازی است قدس سرہ و خواجہ نیر بہ شاگردی خود  
صدرہا قبل کردہ و گویا باین ضعیف ہمانے نمودہ ہے۔"

”ہرکہ در طویر غول نکتہ و حافظ آموخت یار شیرین سخن نادرہ گفتار من است“

”و میر علاؤ الدولہ قزوینی صاحب نفائس المآثر می طراز دکہ :-“

”میر سلیقہ شعر خوب دارد از دست“

”سرو بیگ چو اول بصلح آمدہ وی بہ لطف نشین تاز خویش بر خیزم“

و شیخ عبدالقادر بدائونی در منتخب التواریخ مے نویسد کہ :- میر طبع نظم بلند دارد

آنجناب شب جمعہ سیوم رمضان سنہ سبع عشر و الف (۱۰۱۷) بعالم قدس

خرامید۔ و در بلگرام مغرب خاک را مشرق انوار گردانید مورخی تحفہ تاریخی بہ روح

اقدس گزارانید۔

چو رفت واحد صوری و معنوی گفتم ہزار و ہفدہ و شب جمعہ ماہ صوم سیوم

مصرع ثانی تاریخ صوری و معنوی است۔ اما بیست عدد بقاعدہ حمل افزون میشود

آن را بتعمیہ نازک خارج کرد یعنی واحد صوری کہ نوزدہ است دو واحد معنوی کہ یک

است بر آمد۔

دیوان غول موجزی از موجود است۔ و کلامش روش زمان خود دارد لهذا

بر قلیلی اکتفا رفت۔

زگریہ خانہ مردم خراب خواہم کرد خیال غیر تو نقشی بر آب خواہم کرد

کو تہ چہ کنم قصہ زلف تو دراز است بورا نتوان بست درین نافہ کہ باز است

دانی کہ خوشنویسی ما ز برای چیست ماہیم واسطی و قلم نیز واسطی است

(۱۱۴) عشقی۔ سید برکت اللہ

الملقب بہ صاحب البرکات بن سید ابولیس بن میر عبدالجلیل بن میر عبدالواحد

مذکور بلگرامی قدس اللہ اسرارہم۔



ذات مفیض البرکات پیشتر شمع حلقه فقر است و اینجا انجمن افروز شعرا در اول حال  
 دست جمعیت بجناب سید مرثی بن سید عبد النبی بلگرامی قدس الله اسرارها که ترجمه  
 هر دو در دفتر اول نگارش یافت - داد - و از عنفوان سن تمیز تا مبادی ایام کهولت بخدمت  
 سید العارفین میر سید لطف الله بلگرامی سعادت اندوخت و از فیض تربیت والا  
 جاده سلوک بنهایت رسید و در نزهتگاه سید فی الله نخرامش درآمد - و از مشرب  
 خاص آنحضرت خلی مستوفی حاصل کرد - و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و به دارالولایت کاپلی  
 شافیه از خدمت مخدوم زاده عالیجناب شاه فضل الشیخ میر سید احمد بن میر سید محمد کاپلی  
 قدس الله اسرارها قیماً و تبرکاً امثال اجازت و خلافت گرفت - و همین سلسله  
 را جاری کرد

و چون مقدمتورجد امجد او میر عبد الجلیل قدس سره در مار بهر از مفاقات  
 مستقر الخلفه اکبر آباد واقع شده - در آن مقام رفته رنگ توطن ریخت - و روز عاشورا  
 سده شصتین و اربعین و مائة و الف (۱۱۲۲) عثمان از عالم سفلی تافت و باروح مقدس  
 امام علیه السلام به گلگشت فردوس اعلی شافت - را تم الحروف گوید سه  
 بیدار و رفت سوی محفل قدس بر بست ز صحرای جهان محل قدس  
 تاریخ و مهمل او خرد کرد رقم صاحب برکات و اصل منزل قدس  
 همواره چراغ ارشاد می افروخت - و احياناً لباس فارسی و هندی بر قامت  
 معنی موزون می دوخت - منظور نظر او از نظم و نثر ضبط معانی حقائق بود - و بر قول  
 مولوی معنوی عمل می فرمود که سه

قافیہ اندیشم و آن یار من گویدم مندرش جز ویدار من  
 دیوان شعر موجزی و شنوی مختصری مسمی به "ریاض عشق" دارد - این چند بیت از  
 یمینا قلمی می گردود

به دیر پیر معنان باش وی پرستی کن  
ز لعل ساقی ما جرعه گیر و مستی کن

چشم حیرت پیشه را خار و گل رعنائی است  
دل خرابی دیده را آبادی و صحرائی است

چشم دل داریم دیگر از نگاه ما پیرس  
گردگوی خویش می گردیم راه ما پیرس

خانه دیده شود رشک پر بخانه چین  
گر قدم رنج کند یار بس منزل ما

محل ذکر سید برکت اللہ قدس سره ما بعد است اما برای اتصال ترجمه او با

ترجمه جدا بجدش میسر عبد الواحد شاهی قدس سره در اینجا تحریر یافت. و نظیر این  
وجه در تقدیم و تاخیر تراجم دیگر هم ازین فصل منظور است.

## (۱۱۷) ضیاء - حافظ سید ضیاء اللہ بلگرامی قدس سره

مشارک الیه چنانچه در حوزه دانشمندان ورود کرامت آمود نموده در مجمع طلابه زمین  
نیز بطرز موزون جلوه فرمود

در بدایت حال کلام اللہ را با تجوید حفظ کرد. و دامن اکتساب کمال سرزد و

در قصبات صوبه اوده بطور طلاب این ملک گلاشت نمود و از دانشمندان عصر فنون

درسی فرا گرفت و با جناب سید احمد بن سید محمد کاپوسی قدس اللہ السرامی هما

غائبانه عقیدتی بهم رساند و این بیت بنظم آورد

کاپوسی مک بلگرام - بمن ای تو احمد منم اویس قرن

بعد ازین با دراک رؤیت والا دیده و دل را منظر تجلی ساخت. و در بلگرام محل

میدانپوره مسند خدا پرستی و تدریس علوم آراست. و عالم عالم طلبه را از حد و دینیت

بسر منزل نهایت رسانید. و در عصر خود بغایت معزز و مکرم می زیست. و در تقابوت

و طهارت و حفظ حمای سنن نبوی قدمی را سخ داشت.

انتقال او بیست و پنجم شعبان روز سه شنبه سنه ثلاث و ثمانه و الف (۱۲۰۱) واقع

شد. و موافق وصیت پایان مرقد خواجہ عماد الدین بلگرامی کہ صاحب ولایت آن مقام  
 است بیرون حرم متصل دیوار جنوبی منزل آرام یافت. راقم الحروف گوید سے  
 زہے سید ضیاء اللہ نحمدہ منور ساخت از خود محفل قدس  
 خرد تارخ او در خواست از غیب ندا آمد۔ ضیاء منزل قدس  
 نقلش در ثمین است و نشرش ناء معین۔ شعر و انشادون مرتبہ آنجناب است و  
 اشعار ہی کہ ثبت می شود پرتوی از ان آفتاب سے

قطره می کہ بی بی تو چشیدن گیرد بگلو ناشده از چشم چکیدن گیرد  
 براه دیدہ دورویہ درختہای مزہ نشانده ام کہ خیال تو راہ گم نکند

### رباعی

ای لطف تو آب بر سر شعلہ چشم چون موم بدست خلق تو خارچہ و نیشم  
 گویا گردد ادب چو آئی بہ سخن بینا گردد حیا چو بکشائی چشم

## میرزا طفیل محمد بلگرامی (۱۱۸)

آفتاب جهان افروز یکتائی است۔ و در اوج دفتر اول سرگرم جلوه آرائی نینو  
 جامع فنون عقلمانی و اقلی بود۔ و در تجرد و تفرد و خصائل رضیہ و شمائل سنیہ بی مثل  
 می ذلیست۔

اصل والا از سادات اترولی من اعمال آگرہ است و ہما نجا ورتا بیخ ہفتم  
 ذی الحجہ سنہ ثلث و سبعین و الف (۱۰۶۳) شبستان امکان را روشنی بخشید۔ و در

لسہ درین مادہ ہمزہ ضیاء را یک عدد محسوب است و الا تارخ تمام نمی شود و در اصل سال وفات ضیاء این  
 نیست۔ مصنف خود در آثار الکرام دفتر اول صفحہ ۲۳۷ مطبوعہ مفید عام آگرہ مکتبہ اسلامی گوید کہ آخر  
 بد تحقیق رسید کہ تاریخ انتقال مشاہد الی سہ اربع و مائتہ و الف (۱۱۰۴) است و مادہ تارخ

ضیاء منزل قدس

سن پانزده سالگی سزده شان و ثمانین و الف (۱۰۸۸) بار اده کسب علم از اترولی بخله  
 بلگرام تشریف آورد۔ و از فضلاء بلگرام و علماء جوار فنون درسی برگرفت۔ و در حوزہ  
 درس مولوی سید قطب الدین شمس آبادی مسافت تحصیل بنہایت رسانید۔  
 و بعد از تکمیل تحصیل در بلگرام طرح اقامت انداخت۔ اول بخانہ سید فیض  
 زمیندار کہ از اعیان سادات بلگرام است سکونت داشت۔ بعد از ان قریباً بیست  
 سال تادم آخر در محلہ میدا پورہ در دیوانخانہ علامہ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی  
 نور اللہ مرقدہ اقامت ورزید۔ و درین مدت احیاناً بجانب گجرات شاہ دولاد  
 کشمیر و مکاتہای دیگر بطریق سیر و فراست۔ و در ہر نوبت بفرصت قلیل معاودت فرمود  
 و قریب ہفتاد سال بر مستند تدریس با حیاء علوم پرداخت۔ و عالم عالم الملبہ را  
 از حنیف شاگردی بہ اوج استادی رسانید۔ از انجملہ ما دو برادریم یعنی فقیر و میر  
 محمد یوسف کہ ذکرش می آید۔

رحلت والا در بلگرام بیست و چارم ذی الحجہ سنہ احدی و خمین و یاتہ و  
 الف (۱۱۵۱) واقع شد و بروفق وصیت در "باغ محمود" متصل مرقد علامہ مرحوم  
 میر عبد الجلیل نور اللہ مضجعہ۔ جانب شرق مدفون گردید۔ مؤلف  
 اوراق گوید

افسوس کہ آفتابِ معنی از حلقہ آسمان برون رفت

تاریخ وصال او خرد گشت علامہ از جهان برون رفت

احیاناً بنا بر تشحیذ طبع بہ ترتیب نظم می پرداخت۔ و فرق شعر را بر شعری می افراخت  
 این رباعی نتیجہ فکر عالی است

گر بوالہوسی نیاز ظاہر آموخت . . کی آتش سوز دل تواند فروخت  
 چون صورت پروانہ فانوس خیال . . گر شمع گشت و یک ذرہ نہ پوخت

(۱۱۹) واسطی میر عبد الجلیل حسینی واسطی بلگرامی نور اللہ ضریحی

غذیب ناطقہ در چین نخستین زمزمہ مناقب والا سجدہ۔ و گوش ارباب ہوش  
را شگفتگی یکچین گل بخشیدہ۔

ایجا ہم بخریر فصلی از احوال میمنت اشغال مے پردازد۔ و پیشانی صغیرا بانوا  
قدسیہ منوری سازد۔

x x x x x x x x x x x x x

\* \* \* \* \*

آبغاب باتفاق جمہور از خواص اقیاد اجلاء عالی مقدار است۔ و در تقدیر  
ذات و جلال صفات یگانہ روزگار۔ و از عنایات ایزد کامیاب دولت نشأتین بود۔  
و بہ منطوق آیہ فیض پیرایہ و اتینا کہ فی الدنیا حسنة و اِنَّہ فی الاٰخِرۃ  
لین الصّٰلِحین از جمعیت صوری و معنوی خطی وافر داشت۔

واثر مناقب والا اینکه ہمین طالع بیدار شاہ ولایت کثر مر اللہ و جہہ  
را در خواب مے بیند و دست بیعت می دہد و در قصیدہ منقبت زبان بادای  
شکر می کشاید کہ

دین پناہ تفضل آگاہ	دل پاک تو شمع عرفان است
کرده ام بیعت تو در رویا	این سعادت ز فضل رحمت است
دستم آخر گرفته بکرم	می شناسم کہ این چه احسان است
من و این رتبه از کجا لیکن	مور پرورده سلیمان است

کتاب او اہل از بعض علماء بلگرام و قصبات پورب اخذ نمود۔ و در حلقہ درس  
شیخ غلام نقشبند لکنوی قدس سرہ تہ تحصیل بانتہار نمائید۔ و علم حدیث

از خدمت میرسید مبارک محدث بلگرامی کہ از تلامذہ خاص شیخ نورالحق خلف<sup>لصق</sup> و  
 شیخ عبدالحق دہلوی است سند نمود۔ و در جمیع علوم منقول و معقول خصوص تفسیر و  
 حدیث و لغت و فنون عربیت و تاریخ و موسیقی اقتداری عظیم ہم رسانید۔ و حافظہ ستر<sup>لفظ</sup>  
 بر تہ بود کہ قاموس اللغۃ از اول تا آخر از برداشت

ملاقات آنجناب با سید علی معصوم مدنی در از رنگ آباد دکن اتفاق افتاد  
 سید علی می گفت:۔ من در تمام عمر خود جامع غرائب علوم مثل میر عبد الجلیل ندیم  
 و شیخ غلام نقشبند لکنوی ہمیشہ تعریف و توصیف می نمود۔

آنجناب در سنہ اربع و مائتہ و الف (۱۱۰۲) بہ وکن شتافت۔ و عنقریب عطف  
 عنان نمود۔ و کرت ثانی در سنہ احدی عشر و مائتہ و الف (۱۱۱۱) بہ ارادۃ تلاش  
 معاش جادۃ مسافت وکن پیوود و بعد از طی مراحل در اسلام پور (عرف  
 برہما پوری) از توابع بیجا پور اردو سی محلہ مکان را دریافت۔ میرزا ایار علی  
 بیگ سوانخ نگار حضور پادشاہی لوازم قدر شناسی بجا آورد۔ و بملازمت سلطان  
 رسانید۔ پادشاہ بمنصبی شایستہ و جاگیر جید از محال سائی پور قریب بلگرام و خدمت  
 بخشگری و وقایع نگاری گجرات شاہ دولہ۔ قریب عنایت ساخت۔ آنجناب  
 در تاریخ خدمت انشائی کندہ

مرا از جناب خلافت عطا شد

خر و گفت تاریخ تفویض خدمت

ز روی کرم خدمت عیش افزا

وقایع نگاری گجرات زیبا

بعد حصول خدمت از وکن محل سفر بخطہ بلگرام بر بست و از انجام توجہ گجرات  
 شد و غرہ ربیع الاول سنہ ثلث عشر و مائتہ و الف (۱۱۱۳) گجرات را مورد  
 برکات ساخت۔ و قریب چہار سال ہر دو خدمت را بہ دیانت و استقلال تمام

سزا انجام داد

دوازدهم است عشر و مائة و الف (۱۱۱۶) عزل در میان آمد آنجناب در ماه  
جمادی اول سال مذکور محروم بلگرام تشریف آورد.

میرزا یار علی بیگ فائزانه نقش قدر دانی زد و هم در آن سال خدمت  
بخشیکری و وقایع نگاری و سوانح نویسی سرکار بھکر و سرکار سیدوستان از جناب  
خدمت مکان برای ایشان گرفت و سند حاصل کرده همراه قاصد اجیر روانه بلگرام شد

آنجناب بعد وصول این بشارت سمند عزم جانب ملک سنده بخرامش در  
آور و بیست و چهارم رجب سده سبعة عشر و مائة و الف (۱۱۱۷) سواد بھکر را

از پر تو قدم بر افروخت. و سالها خدمات را به دیانت و امانت پرداخت  
و بعد رحلت خدمت مکان چون قدر و منزلت آنجناب نقش خاطر شاهزادگان  
و جمیع ارکان سلطنت بود در طبقات لایحه بی آنکه از بھکر حرکت کند ارکان مریه  
خلافت در هر عصر سند استقلال خدمت روانه ساختند تا آنکه در عهد محمد فرخ سیر  
پادشاه از نیزنگیامی قدرت الهی در پرگنه جنوبی از اعمال بھکر ریزه های نبات بقدر  
شاه خورد از ابر بارید. و به نزول این حلاوه غیبی کام و زبان عالی شیرین گردید  
آنجناب دزین سانحه غریب رباعی انشا کرده در فرد و قانع معروض بارگاه خلافت  
داشت که

فرخ سیر آن شهنشاه با برکات      بیخ از ادب او شده شیرین حرکات

در سینه زمین عهد عشرت همدش      بارید سحاب ریزه قند و نبات

میرزا محمد قندی که در آن زمان رائق و فائق مهمات سلطنت بود و سوانح حضور

معلی به او تعلق داشت. و آخر صدر الصدور جمیع ممالک هندوستان شد بمجر د ملاحظه

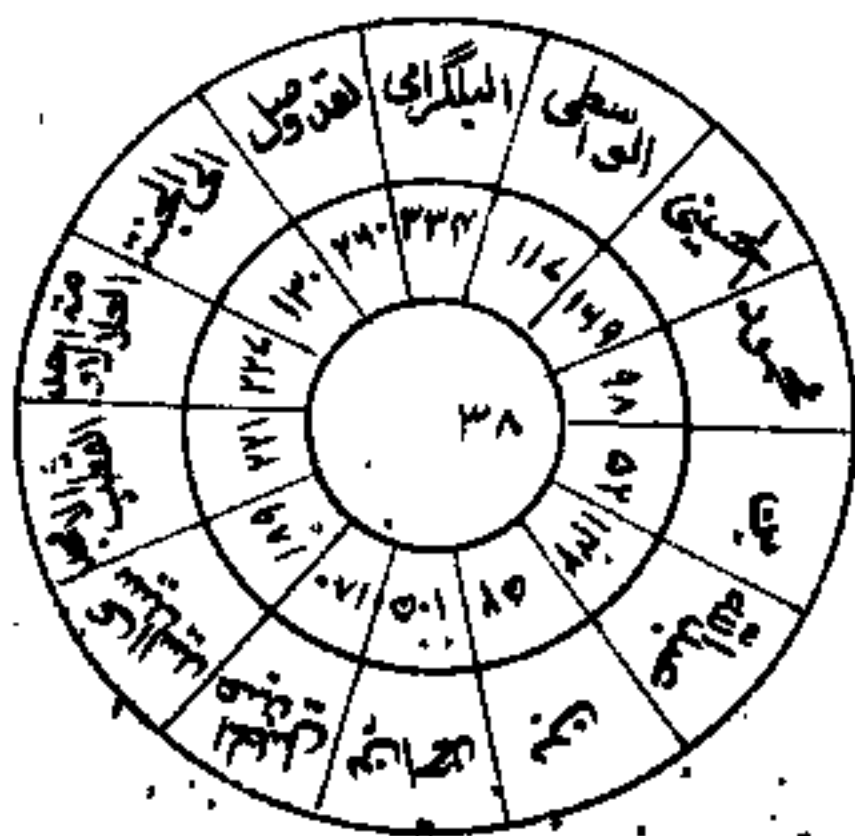
فرد و قانع بی آنکه حکم به تحقیق کند عمل بر خلافت واقع نموده در اوائل سده سست و عشرین

و مائة و الف (۱۱۲۶) معزول ساخت. آن جناب در همین سال از بھکر

جانب دار الخلافه شاه جهان آباد حرکت کرد و خدمات بوساطت امیر الامراسید حسین علی خان بحال ساخت. و شیخ محمد رضا بهکرمی را نیابت مقرر فرمودند و در سنه اثنین و ثلاثین و مائة و الف (۱۱۳۲) بعد ششازده سال بگلگرام را از مقدم گرامی مستعد ساخت و یک سال توقف کرده به دار الخلافه شاه جهان تشریف برد.

ولادت با سعادت سیزدهم شوال سنه احدى و سبعین و الف (۱۰۷۱) است و انتقال شب شنبه بیست و سیوم شهر ربیع الآخر سنه ثمان و ثلاثین و مائة و الف (۱۱۳۸) در شاه جهان آباد واقع شد. نعش مبارک حسب الوصیة بدانجا سلام بگلگرام نقل کرده روز جمعه اول وقت عصر ششم جمادی الاولی سال مذکور در مقدم و اول بزرگوار ایشان سپید احمد مرحوم دفن ساختند.

راقم الحروف کرمیه للذین أحسنوا الحسنى و زیادة (۱۱۳۸) تاریخ یافته در تفسیر بیضاوی گوید: - الحسنى الجنة و التزیادة هو اللقاء و نیز دائرة تاریخی به پرکار فکر کشیده و تواریخ کاتعد و لا تحصی بمرکز نشانده -  
دائرة این است -





طریق استخراج تاریخ ازین دائرة این است که از خانها سه چهارده گانه هر خان را که بخواهند مبدء قرار دهند - و بهر عددی که بخواطر برسد شمار نمایند سوای واحد و چهارده و اضعافش و اول با آخرین - و بهر خانه که شمار تمام شود عددش بگیرند - پس عددی که بدان شمار مقرر شده اگر فرد باشد باز خانه منتهی را مبدء گردانیده تعداد نمایند *مَرَّةً بَعْدَ آخِرِي وَ دَوْرَةٌ قَدَوْرَةٌ* تا آنکه منتهی مبدء اصل گردد - اکنون مقدار عددش بگیرند که مجموع اعداد حاصله تاریخ شود - و اگر زوج باشد خانه مابعد منتهی را مبدء گردانند - و همین نمط شمار منجر شود تا آنکه منتهی خانه ماقبل مبدء اصل گردد - پس بدستور مجموع اعداد حاصله تاریخ شود -

فخفی نماید که مراد از اضعاف در اعداد مستثنی مثلین و سه مثل فصاعداً باشد - و اطلاق ضعف از ردی لغت بر سه مثل فصاعداً آمده است برخلاف مصطلح علمای لغت *فِي الْقَامُوسِ :- الضَّعْفُ بِالْكَسْرِ الْمِثْلُ إِلَى مَا نَأْتِيكَ لَكَ ضِعْفٌ* *يُرِيدُونَ مِثْلِي وَ ثَلَاثَةَ امْتَالِهِ لِأَنَّهُ زِيَادَةٌ غَيْرُ مَحْصُوصَةٍ* حالانکه زبان آور فضائی که تعلق بموزونی طبع اقدس دارد بیان می نماید - و لذت جوین معانی را مخلوط روحانی می افزاید -

میر محمد مراد متخلص به لائق جوپوری که در عنفوان جوانی بشوق ملاقات میرزا صاحب پیاده از هند به صفا لایق رفت - و روزگار که بخدمت میرزا بسر برده به هند برگشت - و از پیشگاه خلد مرکان مدتی به سوانخ نگاری دارالسلطنت لاجپور سیر افرازی داشت با علامه مرحوم بسیار مرتبط بود و با اشاره ایشان خمسه در سلک نظم کشیده چهار کتاب از خمسه او بنظر راقم الحروف رسیده - در خانه شنوی مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم می کند و زبان به ستایش و الای کشاید که در راقم این نامه معنی سوانخ مجموع سخن بنده محمد مراد

بودشی انجمن آرای فکر	داشت سری گرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلق خلاص	خامه بکف منتظر فیض خاص
از درم القصد در آمد درون	اهل سخن را به سخن رهنمون
نشسته سر جوش خمستان بموش	از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت از وگشته بمعنی دلیل	سید علامه عبد الجلیل
کرده بموزونی طبع سلیم	طالب خویشم چو کلام کلیم
می دهد از لفظ بمعنی پیام	زود تر از نکبت گل پاشام
می برد از طرز بطلب سراغ	گرم تر از نشئه می باد ماغ
دید که فکر سخنم همیشه است	دل گرد صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پرکار به	تاب کش بجه و ز تار به
بس بود از بهر سخنور گوا	معنی بیگانه لفظ آشنا
گفتن او فکر مرا تازه کرد	روی سخن را به نفس خانه کرد
شد ز پری خانه دل جلوه گر	خیل معانی ز پی یکدگر
جرعه کش بزم او یسی شدم	پنجه در خمسه نویسی شدم
خامه بتخیر گرد ساختم	نقش دلاویز به پردانم
از مدد باطنی گنجوی	طرز سخن یافت ز فکر نوی

و ناظم خان فارغانی نمی - در مدح سامی گفته و گوهر حق سفته سه

چون توئی کجاست شایسته بقلمرو معانی      بنویس چکس ماند تو به بیچکس شانی  
 قیمت شناسان لالی فصاحت می دانند که تا در بیتیم سخن منظور نظر معنی پرور گردیده  
 بی سخن تا صدف آسمان بر خود بالیده - شعر گفتن آنجناب تقریبی بود - در تبهامی گذشت  
 که صبرای موزون نمی کرد - و بهرگاه تقریبی روی داد پری نرادان معانی را بانگ توجیه

تسخیر می نمود. طبع معنی آفرین همین معنی دارد. و بر لانی روشن تر ازین بر علو قدرت و سمو قدرت نمی باشد. و در اصل توجه فکر عالی جانب شعر محض برای تفنن طبع و استیفاء صنوف کمال بود. و الا شاعری را دون مرتبه خود می شناخت. و درین باب جرّی می جنبانند.

مقصود من تفنن طبع است اند سخن و دره سزای زنبه من نیست شاعری

آنجناب از هفوات شاعری بسیار احترام داشت و فرزندان و تلامذه را سخت شکایت می کرد که زبان را از هفوات محفوظ دارند. سیما نسبت به انبیاء صلوٰت اللّٰه و سَلَامٌ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ مثل ترجیح معشوق مجازی بر یوسف و طعن عاشق بر صبر ایوب حکایتها السّلام و هر جا هفوتی از شاعری بنظری آمد. آیه خاتمه سوره شعرا بر زبان می آورد که سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

و فقیر التزام کرده ام که درین صحیفه هفوات شاعری بر زبان قلم نیاید. و کام و زبان از تلوّث آن محفوظ ماند آنجناب در ابتدا «طرازی» و بعد بنا بر آنکه سید واسطی الاصل است «واسطی» تخلص می کرد. اما اکثر اسم شریف خود می آورد. و در زبان عربی و فارسی و ترکی و هندی داد و فصاحت می داد. غزل که گفته و از دیگر اقسام سخن جواهر آبدار به الماس اندیشه سفته. و لاشک سلیقه صاحب طبعان مختلف افتاده. شخصی واحد را مشاهده می کنیم که بسرا انجام نوعی از شعر خوب می پردازد. و در نوع دیگر با مقابل سپری اندازد.

عربی شیرازی تصیده را بی پایه اعلی رساند اما غیر تصیده را طرزے که باید بر کرسی نه نشاند.

میرزا صاحب در غزل داد و سحر آفرینی داده اما در غیر غزل کجایش نهاده. اینجا کمال قدرت الهی تماشا باید کرد و به کمال عجز خود اعتراف باید نمود که این کس هیچ نداد و

انچه بر دل وارد می سازند بر زبان می آرد.

ملاقات میر عبد الجلیل مرحوم با ناصر علی در اورنگ آباد و کن واقع شد. خود با فقیر نقل کرد که صحبت خوب بر آمد. مردم دیگر را جواب داد. و از اول روز تا نیم شب جلسه اتفاق افتاد. در آن آیام ناصر علی قصیده لامیه تازه گفته بود. تشبیب آن در وصف گرامست و گریز به نعت سرور انبیا صل الله علیه و سلم مطلعش این است

گداخت بسکه هوای تموز مغز خیال      شرر ز سنگ بر آید بصورت تخیالی

تمام قصیده برخواند و استفسار کرد که بیستی خوش آمد. گفتم تمام قصیده خوب است باز بحدش که اگر بیستی پسند افتاده باشد نشان باید داد. گفتم یک بیت - بجز و ایستمدخ این کلمه تغییری در چهره ظاهر نشد. دریافتم - گفتم این همه جواب بر ریز غاست و در مرتبه چوهر همه مساوی - اما گاه می شود که آید اری یکی ممتاز می افتد. ازین حرف رنگ اصلی کمال آمد. و پرسید که کدام بیت خوش آمد. گفتم این بیت

ز بسکه نم بزین تار سیده من سوزد      چو شمع بر سر شلخ است ریشهای نیال

ناصر علی تحسین کرد که فی الواقع من هم این بیت را از سادتر ابیات متنازی دانم. و نیز می فرمود که در دو بیت ناصر علی دخل کردم یک بیت از یاد راقم الحروف رفت و بیت دیگر این است که در مثنوی در مدح خلد مکان می گوید

محمی الدین محمد زیب اورنگ      فضای شش جهت بر شوخیش تنگ

میر عبد الجلیل فرمود که لقب پادشاه محمی الدین است بی تشدید یا از باب افعال ناصر علی اعتراف نمود

باز میر فرمود که در همین مثنوی جا که در مدح اسپ گفته آید که

بفکر لامکان سیرش هم آهنگ      فضایی نه فلک بر شوخیش تنگ

مدح پادشاه و مدح اسپ بر یک و تیره واقع شده و شوخی نسبت به پادشاه ملائمت ندارد. ناصر علی بیت را از مثنوی بر آورد. و در اکثر نسخها نیست اما در یک نسخه کهنه بیت مذکور بعینہ بنظر راقم الحروف رسیده. و در نسخه دیگر بتغییر مصراع چنین دیده شد:

شہنشاہ جهان ہوش و فرہنگ محی الدین محمد زیب اورنگ.

میر عبد الجلیل را غلامی بود کہ در سفر و کن خدمتہا کردہ و مشراٹ و فابجا آورد ہنگامی کہ در لشکر جلد مکان و با افتاد. و عالی بتاراج فنارفت. پیماہ او ہم لبریز گر دید. میر در مثنوی او مثنوی پر سوزی بنظم آوردہ و با ناصر علی ذکر مثنوی مسطور در میان آمدہ مطلعش این است:

بیدای خامہ ماتم روایت پریشان ساز گیسوی حکایت  
ناصر علی بسیار محفوظ شد و نسبیہ اشعار نمود. آنجناب نسخہ ارسال نمود ناصر علی در جواب این بیت بدیہہ بر شتکہ کاغذ زرافشان نوشتہ فرستاد. و راقم الحروف آن را مشاہدہ کردہ

ندانم تا چہا از دست ایوب تومی آید کہ بوی خون مظلومان ز مکتوب می آید

شخصی مصراع از بیت میرزا بیدل در مجلس خواند کہ

”روز سوار شب کند اسپ چراغ پا“

و گفت کسی مے تواند کہ پیش مصرع بجم رساند. علامہ مرحوم فی البدیہ انشا کردہ

غوسہ مشکو کہ ابلق ایام رام تست روز سوار شب کند اسپ چراغ پا

از ان شخص پے اختیار آفرین سرزد و گفت حق این است کہ مصرع شریف بہ از پیش مصراع میرزا واقع شدہ. میرزا چنین گفتہ است بہ

با طبع سرکش امین ہمہ رنج و فاجر روز سوار شب کند اسپ چراغ پا

فناخت آنجناب. رخن عروض عربی و فارسی بہ ترتیب نہایت بود. میر نور اللہ احراری

## در شرح قول شیخ سعدی که

وَإِنَّ سَلَامَ الْإِنْسَانِ مِنْ سُوءِ نَفْسِهِ فَمِنْ سُوءِ ظَنِّ الْمُدَّعِي لَيْسَ يَسْتَكْمَلُ

نوشته که لایسلمه فصیح تر از لیس می نماید چه در نسخه لیس مصرع زیاده میشود آتی

آنجناب برین قول حاشیه تحریر نموده - در اینجا کلام مشرف بجنسه نقل کرده می شود -

”مغنی نماند که این بیت بر وزن دوم ازان اوزان ثلثه بحر طویل است که عروض و ضرب آن مقبوض

” می آید و تقطیع مصراع ثانی که مناهات گفتگوست و موزون به آن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن باشد چنین

” است فمن سو فعولن - ع ظن نکر مفاعیلن دعی لی فعولن سس یسلمو مفاعیلن - بر چون تقطیع

” مذکور معلوم گردید ظاهر شد که واجب و متعین است که نسخه لیس یسلم باشد نه لایسلم چنانچه

” میرگمان برده - چه حرف لام و یا از حرف لیس در تقطیع بالفظ دعی مرکب شده بر وزن فعولن خوا

” شد و سینه کلمه لیس بالفظ یسلم منضم گشته بر وزن مفاعیلن خواهد گردید که ضرب مقبوض است -

” و در صورتیکه نسخه لایسلم بقول میر اعتبار نماند لفظ لا بالفظ دعی مرکب شده فعولن خواهد شد -

” و یسلم بر وزن فاعیلن خواهد ماند - و فاعیلن در ضرب بحر طویل نمی آید چنانچه بر متنتج عروض پیدا

” است چه ضرب بحر طویل تام می باشد یا مقبوض یا مخذوف - و فاعیلن ازین بر سه قسم خارج است

” پس آنچه میر نوشته که از نسخه لیس مصرع زیاده می شود موافق میزان طبع میر است نه موافق میزان

” عروض طرفه آنکه مصراع در صورتیکه لایسلم باشد کم می شود -

” و چه مناسب این مقام است بیتی که خلیل بن احمد دافع فن عروض در مثال وزن دوم بحر

” طویل آورده

” سَلْبِدِي لَكَ الْإِيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا وَيَا أَيَّتُهَا الْخَبِيرُ مَنْ لَمْ تَكُودِ

” و عبارت میر که لایسلم فصیح تر از لیس یسلم می نماید چه در نسخه لیس مصراع زیاده می شود آتی

” در محل تامل است زیرا که منطوق عبارت دلالت دارد برین که زیادت مصراع منافی فصاحت است

تو وزن عروضی را وجوداً و عدماً در فصاحت و عدم آن دخل هست و حال آنکه هیچ یکی از علماء معانی  
 ندانند این معنی را در فصاحت کلمه و کلام و عدم آن اعتبار نکرده - بر فرض تنزل مقتضای عبارت میر  
 نه است که بر تقدیر زیادت فصاحت مرتفع می گردد و حال آنکه لفظ فصیح ترک برای تفضیل است  
 "وال است برین که نسخه لیس فیلسه هم فصیح است پس فصاحت این نسخه با زیادت وزن  
 "با عقدا میر چه قسم جمع می تواند شد اللهم اغفر هفواتی و اعف عن من ارتقی  
 "بانتهی کلامه"

از عهد خلد مکان تا عصر محمد شاه پادشاه جمیع امراء عظام اعزاز و اکرام میر بجای  
 آوردند و تشنه صحبت والا بودند سیما امیر الامرا سید حسین علی خان که با ایشان الفتی  
 خاص داشت - و اکثر در مجالس خود بر طای گفت که میر عبد الجلیل درین عصر نظیر  
 ندارند و لوازم احترام فوق الحد بتقدیم می رسانند لهذا آنجناب از تبه دل بمدحت او پرداخت  
 و نام او را زنده جاوید ساخته

و آنجناب با امیر خسرو علیه الرحمه تشابه تمام دارد - و خود در مثنوی می فرماید  
 اگر چه میر خسرو بود استاد ندارد چرخ چون او دیگری یار  
 بقره دور دو پرواز دارد نبی نبود ولی اعجاز دارد  
 در انواع سخن شور جهان است بقدرت خسرو صاحبقران است  
 ولی من هم ازین گلدسته نو درین عصر بجای میر خسرو  
 کمال از هر منتظر دلخواه دارم امید تربیت از شاه دارم

تشابه ایشان با امیر خسرو هم از راه جامعیت علم و عمل و هم از جهت مصاحبت  
 آریاب دول - چه امیر خسرو از آغاز تا انجام با سلاطین دہلی بسبر برد و هفت پادشاه  
 را خدمت کرد - طرفه آنکه علامه مرحوم هم بلوازم خدمت هفت پادشاه دہلی از سلاطین  
 تیموریه پرداخت یعنی خلد مکان عالمگیر و شاه عالم و محمد معز الدین (جهاندار شاه)

و محمد فرخ میرزور فیج الدرجات و شاہ جهان ثانی و محمد شاہ رحیمہم اللہ تعالیٰ  
 اما فیج الدرجات و شاہ جهان (ثانی) ایام معدودی بر سریر فرمان روائی نشستند  
 و از غارت گراجل فرصت نیافتند۔ قصیدہ میمیشہ میر کہ عنقریب می آید بنام شاہ جهان  
 ثانی است

اشعار میر اگر چه در مدائح واقع شده اما مادۃ العرصۃ شعر از احدی نگرفت الا  
 یکبار وقتیکہ این رباعی از نظر سلطان اورنگ زیب خاندان گذرانیدہ  
 کسری کہ بعدل بود عالم پرورد بی جرم آویخت پای نہ بخیر ز در  
 ذاتت نہ کمال عدل تجویز نکرد آویختن سلسلہ در ہم در کشور  
 سلطان چہار فریبہ از طلای مسکوک و کن کہ آن را ہون نامند بدست شہزادہ کام بخش  
 داد۔ شاہزادہ بدست مخلص خان میر بخشی داد۔ مخلص خان بہ میر رسانید۔ و این  
 یکبار صلہ گرفتن میر در تمام عمر غالباً برای استکمال تشابہ با امیر باشد چہ امیر خسرو صلوات  
 از سلاطین و امرا قبول می فرمود چنانچہ از تتبع تصانیف امیر واضح می شود  
 سلطان قطب الدین بن سلطان علاء الدین خلجی جائزہ کتاب "نہ سپہر" زر  
 برابر وزن جثہ قیل تسلیم نمود۔ امیر در ان کتاب تصریح می نماید و از زبان سلطان  
 قطب الدین می فرماید

بتاریخ چون من اسکندری	کند ہر کہ آرایشِ دفتری
ز گنج گرانمایہ بے شمار	دہم بار پیش نہ آن پیلبار
مرا خود درین رہ پدر شد دلیل	کہ می داد ز ہم ترا زوی قیل
شناسد کسی کش خرد بہنمون	کہ از پیلبار راست و زش فرو
چو میراث شد پیل زرد ادم	نہ زیباست زین بہل ثرد ادم
شہا گنج بخشا کرم گستر	معانی شناسا سخن داورا



مرا عمر کز شصت بالا گذشت	همه پیش شالان والا گذشت
بسی بندگی کردم از خون نخت	کمر بسته در خدمت چار نخت
ز شالان کسی کا ولم کرد یاد	معزالدنا بود شه کیقباد
از ان پس ز فیروزه چرخ بلند	شدم پیش فیروز شاه ارجمند
از ان پس که در شه ستلای شدم	تو نگر نه گنج علائی شدم
شد اکنون که اقبال بهم مرا	نوازنده شد قطب عالم مرا
چنین بخششی کز تو حجم یافتم	در ایام پیشینه کم یافتم
کنون لابد از سحر سخ ز من	باند از ز بخشش آید سخن
جراند کزین پیش پردازم	چو این نامه خاص کم ساختم

محققان می‌نمایند که مراد از معزالدنا معزالدین است برای ضرورت شعر دنا در آوردن  
و آن جمع دنیا است و مراد از فیروز شاه سلطان جلال الدین خلجی باشد چه نام  
اصلی او فیروز است

اکنون سلسله مطلب اصلی می‌چینانم - در عقوان شیب "امواج الخیال"  
نام مثنوی در تعریف دارالسلام بلگرام فرموده - و درین مثنوی اکثر قواعد موسیقی  
هندی ضبط نموده با ثبات برخی از ان مثنوی روی ادراک رامزلف می‌سازم

آب و گل من که فیض عام است	از خطه پاک بلگرام است
سیحان الله چه بلگرامی	کوشری و آفتاب جامی
خاکش گل نوبهار عشق است	آبش می بی خار عشق است
از عشق مرشته آیزد پاک	از روز انزل خمیر این خاک
هر لاله کزین دیار روید	تخم دل داغدار روید
هر گل که دمیده است زین خاک	خونین جگر بیت پیرین چاک